**ما و علم و علماء در منظر رسول خدا«صلوات‌الله‌علیه‌وآله» در«نهج الفصاحه»**

**بسم الله الرّحمن الرّحیم**

 1659 - «رَحِمَ اللّه ُمَن حَفِظَ لِسانَهُ، و عَرَفَ زَمانَهُ، وَ استَقامَت طَريقَتُهُ.»
خدا رحمت كند آن كس را كه زبان خود را حفظ كند و روزگارخود را بشناسد و روش او پایداری است در امری که در آن حاضر می‌باشد.
آیا عالِم حقیقی چنین کسی نیست که در روایات از او سخن گفته می‌شود؟ زبان چنین شخصی چه خصوصیاتی دارد و شناختن زمانه به چه معنا است و مصداق استقامت طریقت چیست؟ آیا حفظ زبان به آن معنا نیست که انسان در سخن‌گفتن باید اولاً: به فهمی که پشتوانۀ آن گفتار است فکر کرده باشد و به آن مطمئن باشد؟ و ثانیاً: در دل سخن‌گفتن به جای متکلم وحده‌بودن، فضای گفتگو را بگشاید؟ از آن جهت که عقلانیت، عقلانیت گفتگو است و البته گفتگویی گفتگو است که معرفت‌زا باشد. یاددادن از آن جهت سخت است که باید به مخاطب مجال یادگرفتن داده شود.
در رابطه با شناخت زمانه می‌توان به سنت‌های اصیل جاری در عالم فکر کرد که هرکس باید خود را در آن‌ها بیابد و در دل سنت‌های اصیلِ جاری در هستی است که هرکس معنای خود را درک می‌کند و متوجه امکانات تاریخی می‌شود که او را فرا گرفته و این‌جا است که استقامت طریقت، معنا می‌دهد زیرا در چنین شرایطی انسان متوجه حقیقت زمانۀ خود می‌شود و خود را ذیل ارادۀ پروردگار احساس می‌کند به همان معنایی که رهبر معظم انقلاب تجلی طراوت و نشاط انقلابی در راهپیمایی ۲۲ بهمن و به صحنه آمدن جوانان و نوجوانان برای دفاع از انقلاب با وجود حجم انبوه خصومت‌ها علیه نظام اسلامی را نشانه اراده پروردگار برای پیشرفت اسلام در بستر جمهوری اسلامی خواندند و افزودند: «نمونۀ دیگری از بروز ارادۀ الهی، تجمعات ضد صهیونیستی در اروپا و حتی آمریکا و افزایش چشمگیر حمایت افکار عمومی جهان از مردم فلسطین است.»(4/12/1403) این یعنی شناخت زمانه و پایداری در آن مسیر به همان معنای استقامت در طریق.

1724 - «سَاعَةٌ مِنْ عَالِمٍ يَتَّكِئُ عَلَى فِرَاشِهِ يَنْظُرُ فِي عِلمِهِ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ اَلْعَابِدِ سَبْعِينَ عَاماً.»
يك ساعت از عالِمی كه بر بستر خويش تكيه زده، در حالی‌که در علم خويش مى‏نگرد از هفتاد سال عبادت عابد برتر است.
راستی را! آن علم چه علمی است که می‌توان به آن نظر کرد؟ آیا حکایت حضوری نیست که در قلمرو نظر به حقیقت برای انسان پیش می‌آید و انسان حکایت جان خود را در بستر ایمان از طریق افق‌های پیش رو احساس می‌کند؟ حضور در بستر ایمان و نظر به افق‌های پیش رو. استقرار در ذات علم و ایمان، ایمانی که ما را نگه می‌دارد وقتی آن را نگه داریم و نگذاریم از یادمان برود. همواره باید آن علم و ایمان را مدّ نظر داشت و به آن اندیشه نمود.

1734 - «ستكون فِتَنٌ يصبح الرّجل فيها مؤمنا و يمسي كافرا إلّا من أحياه اللَّه بالعلم.»
به زودی فتنه‏ها چنان فراگير مى‏شوند كه شخص در آن روزگار صبح را مسلمان آغاز مى‏كند و به هنگام شب كافر مى‏شود، مگر كسى كه خداوند دلش را به علم زنده بدارد.
آن علم که موجب می‌شود تا خداوند دل انسان را در فتنه‌ها زنده نگه دارد و مانع فروافتادن در فتنه شود، علمی است که انسان را متوجه جایگاه تاریخی اسلام می‌گرداند و این‌که هرکس برای حضور در آینده‌ای که در پیش دارد باید خود را ذیل سایۀ اسلام قرار دهد به همان معنایی که هر انسانی در نسبت با خدا عالَمی دارد و باید آن عالم را پاس دارد وگرنه سیل روزمرّگی‌ها او را به کویر گل‌آلودِ پوچی می‌کشاند زیرا با فهم خود به تاریخی که با اسلام شروع شده، پاسخ نداده و خود را همچنان در تاریخ جاهلیت دنبال می‌کند. آری! نتوانسته مانند شهداء به فهم و درکِ بودن خود در تاریخی که با اسلام شروع شده پاسخ دهد و این یعنی سقیفه و این یعنی ادامۀ جاهلیت و متوقف‌شدن در نظام جهان استکباری. امری که اولی‌الالباب از آن مبرّا هستند زیرا به گفتۀ حضرت صادق«علیه‌السلام»: اولی‌الالباب، عَمِلوا بِالفِکره.

1831 - «إنَّ طالِبَ العِلمِ لَيَستَغفِرُ لَهُ كُلُّ شَي‏ءٍ؛ حَتّى‏ حِيتانُ البَحرِ».
حقیقت آن است که همه چيز حتى ماهى‌های دريا براى طالب علم آمرزش مي‌خواهد.
این است آن احساسی که برای آگاهان به نوامیس و حقایق عالَم پیش می‌آید و هر چیزی خود را به طالب علم آن‌طور که هست نشان می‌دهد. حاکی از آن‌که خداوند: «خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا» با توجه به این نکته هرکس می‌تواند احساس کند در آغوش خداوند است و همه چیز برای کمال و تعالی او خلق شده. وقتی انسان در صدد علم و اندیشه بود و در علم و اندیشۀ خود مستقر گردید، علم و اندیشه‌ای که ما را در ذات خودمان نگه می‌دارد و نگهدارِ ما می‌شود تا ما نیز آن نگهدارنده را برای خود نگه داریم.

1853 - «صِنْفَانِ من النّاس إِذَا صَلَحَا صلح النّاس وَ إِذَا فَسَدَا فَسَدَ النّاس؛ اَلعُلَماء وَ اَلْأُمَرَاءُ.»
دو گروه از مردمند كه اگر صالح بودند مردم به صلاح آيند و اگر فاسد بودند مردم به فساد گرايند؛ علماء و زمامداران.
این‌جا است که عالمان و زمامداران باید متوجه باشند آن‌ها را سبکی باید باشد شایسته، سبکی که با پیشوایی صحیح خود، خود را در دیگر انسان‌های نیکوکار وسعت داده‌اند و در نتیجه معنای گستردگی شخصیت انسانی خود را در دیگر انسان‌ها احساس می‌کنند. التفات به آنچه ما را وسعت می‌دهد، سبک خاصی است که باید پیشه کرد. چیست آن سبک که ما را با دیگر انسان‌ها یگانه می‌کند تا در جهانِ همدیگر، همدیگر را یاری کنیم؟

1896 - «طَالِبُ الْعِلْمِ تبسط له الْمَلَائِكَةَ أَجْنِحَتَهَا رِضًا بِما يَطلُب»
فرشتگان بال‌هاى خويش را براى طالب علم بگسترانند زیرا كه از آنچه وى مى‏جويد رضايت دارند.
مهم نظر به علمی است که انسان به کمک آن علم با تجلیات فرشتگان هماهنگ می‌شود و شخصیت او مظهر انوار فرشتگان می‌گردد. فرشتگانی که «لا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ»(تحریم/6) آن‌ها را هیچ عصیان و نافرمانی در مقابل دستورات الهی نیست و عمل می‌کنند هر آنچه را از طرف پروردگارشان به آن‌ها رسیده است. این است آن نوع دانایی که ملال‌آور نیست، زیرا انسان در آن دانایی، نسبتی با فرشتگان پیدا می‌کند. راستی را! کدام علم است که فرشتگان به جهت آن علم، انسان را ارجمند می‌دارند و برای او افقی را می‌گشایند که به سوی حقیقت اشارت دارد؟

1898 - «طالب العِلم لِلَّه أفضل عِندَ اللَّه مِنَ المُجاهد في سَبيلِ اللَّه.»
هر كه علم را براى رضاى خدا جويد - که همان توجه به توحید ربوبی است- نزد خدا از مجاهد في سبيل اللَّه بهتر است.
در این رابطه به عالِمی باید نظر کرد که می‌داند با علم خود چه کسانی را باید مدّ نظر قرار دهد تا انسان‌ها به کمک او متوجۀ جایگاه خود در هستی بگردند و به دایره‌ای وسیع‌تر از دنیا نظر کنند و بتوانند متوجۀ اهدافی باشند که خداوند در ارسال پیامبران دنبال کرده و این یعنی در آموختن باید به مسئولیتی که نسبت به دیگران داریم نظر داشته باشیم. چیزی وجود دارد که خودش برای اندیشیدن به او به سوی ما می‌آید که آن توحید است که بنیانِ بنیادها است و در آیۀ 6 سورۀ جاثیه در این مورد فرمود: «تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَآيَاتِهِ يُؤْمِنُونَ» این همان خدای پیامبران است که زندگی را معنا ‌می‌کند و جواب کسانی است که روزمرّگی‌ها آن‌ها را راضی نمی‌نماید، بر عکسِ خداباورانی که نیاز به خدا را احساس نمی‌کنند زیرا تنها در باور خود به خداوند متوقف‌اند و نه نظر به توحید الهی و توجهات او به سوی ما.

1902 - «طَلَبُ العِلمِ أفضَلُ عِندَ اللّهِ مِنَ الصَّلاةِ و الصِّيامِ و الحَجِّ و الجِهادِ في سَبيلِ اللّهِ تَعالى»
جستن علم نزد خدا از نماز و روزه و حج و جهاد در راه خداوند متعال بهتر است‏.
آری! زیرا انسان در این رابطه می‌تواند تفاوت بین توهّمات خود و حقایق عالَم را بشناسد و با چراغی که در جانش روشن می‌شود متوجه گردد هر آنچه به فکرش رسید حقیقت نیست زیرا ما انسان‌ها از ناتمام‌بودن خود آگاهیم و واژه‌ای نمی‌یابیم که بتواند تمام حقیقت را بیان کند. هیچ گفته‌شده‌ای تمام حقیقت نیست و عملاً تمام حقیقت هیچ مصداق ندارد، همیشه بخشی از آن‌چه باید گفته شود، ناگفته باقی می‌ماند و عالِم واقعی متوجه این نکته می‌باشد و انگیزۀ او از طلب علم توجهی است که می‌توان به چهره‌ای از چهره‌های حقیقت انداخت و از آن سخن گفت. آری! این نحوه طلبِ علم از هر عبادتی برتر است زیرا انسان در مسیر رجوع به حق قرار می‌گیرد به جای آن‌که گمان کند می‌تواند صاحب حقیقت شود. بی‌حساب نیست که رسول خدا«صلوات‌الله‌علیه‌وآله» می‌فرمایند: «الْعلْمُ ثلاثة: كتَابٌ نَاطقٌ وَ سُنَّةٌ مَاضيَةٌ وَلا أَدْري» علم سه چيز است كتاب گويا و سنّت جاری و «نمي‌دانم». کتاب ناطق، حقیقتی است که خداوند از آن طریق به «گفت» آمده، نه آن‌که پیامبر خدا«صلوات‌الله‌علیه‌وآله» آن را تألیف نموده باشند زیرا پیامبر خدا«صلوات‌الله‌علیه‌وآله» یک دانشمند بزرگ نیستند، پیام‌آوری هستند صادق.
مگر امکان دارد آن‌گاه که انسان با کتاب ناطق و سنت اولیای الهی روبه‌رو شد متوجۀ وسعت حقیقتی که با آن روبه‌رو شده نگردد و احساس عجز نکند؟ با گفتن «نمی‌دانم» و اشتیاقی که برای دانایی مدّ نظر دارد که این همان درک حضور خداوند است در همۀ عاَلم از آن جهت که هر اندازه انسان بیشتر متوجۀ آن حضور شود، بیشتر می‌یابد که موضوع، بسی بزرگ‌تر از دانایی‌های اوست و این یعنی تفکر و علمی که از نماز و روزه و حج و جهاد نزد خداوند افضل است زیرا در این حالت انسان متوجه می‌شود چه چیزی علم است که باید بدان نظر کرد.

1929 - «عَالِمٌ يُنْتَفَعُ بِعِلْمِهِ أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِينَ أَلْفَ عَابِدٍ»
عالمى كه از علم او سود برند از هزار عابد بهتر است.
با توجه به این‌که انسان می‌تواند از طریق سخن‌گفتن معارفی را به مخاطب منتقل کند. آیا می‌توان به سخن‌گفتن و یا به نوشتنی فکر کرد که مخاطب و یا شنونده را وارد جهانی کند بسی وسیع‌تر و عمیق‌تر از جهانی که عابدان با عبادات خود بدان دست می‌یابند؟ آن گفتار و یا نوشتار کدام است که وقتی انسان با آن روبه‌رو می‌شود گویا با جان گوینده و یا با جان نویسنده روبه‌رو شده؟ جانی که به جای آگاهی‌دادن به مخاطب، حیاتی همراه با تعقل را با او در میان می‌گذارد. حیاتی که انسان همۀ عالَم را در آینه‌های گشوده به سوی حقیقت می‌یابد در عین رازآلودگیِ حقیقت، و بسی دوربودنِ آن در عین قرب نسبت به آن.

1998 - «اَلْعَالِمُ وَ اَلْمُتَعَلِّمُ شَرِيكَانِ فِي الْخیرِ وَ لاَ خَيْرَ فِي سَائِرِ اَلنَّاسِ»
عالم و متعلّم در خير شريكند و ساير مردم خيرى ندارند.
این یعنی اگر نسبت انسان‌ها با همدیگر گشودگی نبوده و گفتگو در راستای اشاره به حقایق متعالی نباشد، زندگی گم می‌شود زیرا انسان در افق‌های بازی که از طریق گفتگویِ علمی در مقابل‌اش گشوده می‌شود، زندگی می‌کند و این یعنی عالم و متعلّم هر دو در خیری که با علم پیش می‌آید شریک‌اند و موجب بسط گسترش همدیگر در وسعتی به وسعت انسانیتِ همدیگر.

1999 - «الْعَالِمُ إِذَا أَرَادَ بِعِلْمِهِ وَجْهَ الله، هَابَهُ كُلُّ شَيْءٍ وَإِذَا أَرَادَ أنْ يَكْثِرَ بِهِ الْكُنُوزَ هَابَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ»
عالم اگر از علم خويش رضاى خدا خواهد همه چيز از او بترسد و اگر خواهد به وسيله آن گنج‌ها بيندوزد از همه چيز بترسد.
آری! عالمی که علم او با نظر به حقیقت معنا پیدا می‌کند عملاً ارادۀ او، ارادۀ خداوند است، ارادۀ خداوندی که عزیز و حکیم است و این‌جا است که حضرت روح الله«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» فرمودند: «والله من تا حال نترسیده‌ام!» زیرا او در علم خود متوجۀ ارادۀ الهی بوده و او بر اساس علم خود ارادۀ خداوند را به میان می‌آورد. برعکسِ آن‌هایی که گمان می‌کردند می‌توانند با علم خود مقابل ارادۀ الهی بایستند، در نتیجه هر روز، خود را با خطری جدید روبه‌رو می‌یافتند. رهبر معظم انقلاب در سخنان نوروزی سال 1404 خود فرمودند:
«نکته‌ اوّل که نکته‌ مهم است، این است که آمریکایی‌ها بدانند که در مواجهۀ با ایران هرگز با تهدید به جایی نخواهند رسید. مطلب دوّم: آنها و غیرِ آنها بدانند که اگر خباثتی نسبت به ملّت ایران انجام بدهند، سیلی سخت خواهند خورد.»
 از این نمونه نترسیدن‌ها در سخنان رهبری بسیار ملاحظه خواهید کرد.

134 - إذَا اَجتَمَعَ العالِمُ و العابدُ عَلى الصّراط قيل لِلعابد اُدخُلِ اَلجَنّة و تَنَعّم بعبادتك و قيل للعالم قِف هُنا فَاشفَع لِمَن أحبَبتَ فإنّك لا تَشفَعُ لأحدٍ إلّا شُفِّعتَ فَقامَ مقام الأنبياء.
وقتى عالم و عابد بر صراط اجتماع كنند به عابد گويند به بهشت درآى و از عبادت خويش بهره‌مند شو و به عالم گويند اين‌جا بايست و براى هر كه مي‌خواهى شفاعت كن زيرا هر كه را شفاعت كنى شفاعت تو پذيرفته خواهد شد آنگاه عالم در صف پيغمبران مي‌ايستد.
عالم از آن جهت در صف پیامبران می‌ایستد که در گفتگوی خود با دیگران حقایق و نوامیس عالم هستی و انسانیت را با آن‌ها در میان گذارده و در نتیجه با وسعت انسانیت آن انسان‌ها وسیع گشته و عملاً حضور او در صراط همراه است با حضور هر آن کسی که نسبتی علمی با او دارد و این یعنی درک وسعت انسانی انسان برای عالِم در خود به جای آن‌که مانند عابد در خود محدود باشد. زیرا نشانه نیست تا راهی باشد برای دیگران و متذکر حقیقتی باشد تا دیگر انسان‌ها با تفکر، خود را در آن حقیقت معنا کنند. پس باز باید به معنای «علم» و «عالِم» فکر کرد.

194- «إذا جاءَ المَوتُ طالِبَ العِلمِ، ماتَ وَ هُوَ شَهيدٌ.»
وقتی مرگِ طالب علم فرا رسد، شهید می‌میرد.
از آن جهت که طالب علم همچون شهدا دغدغۀ آغازی را دارد تا در آن شرایط انسان‌ها از سیطرۀ جهل عبور کنند، مانند آغاز عبور از سیطرۀ استکبار که شهدا به عهده گرفتند.
طالب علم با درک زمانۀ خود به حضوری نایل می‌شود ماورای زندگی دنیایی و از این جهت قبل از مرگِ بدن، از زندگی دنیایی آزاد شده و این است معنای شهادت طالب علم از آن جهت که قبل از مردن، مرده است زیرا در زمان حیاتش مرگ و زندگی برایش مساوی بوده است.

597 - «إنَّ أناسًا مِنْ أَهْلِ الجَنَّةِ يَطّلعونَ إلى أناسٍ مَنْ أَهْلِ النَّارِ، فَيَقُولُونَ: بِمَ دَخَلْتُمُ النَّارَ؟ فَوَاللهِ ما دَخَلْنَا الجَنَّةِ إلَّا بما تَعَلَّمْنَا مِنكمْ، فيقولونَ: إنَّا كُنَّا نَقُولُ ولا نَفْعَلُ».
عده‌اى از بهشتيان به سوى گروهى از جهنميان می‌نگرند و می‌گويند براى چه به جهنم رفتيد؟ به خدا ما به كمك چيزهائى كه از شما آموختيم به بهشت در آمديم، جهنميان گويند ما مي‌گفتيم، ولى عمل نمي‌كرديم.
وای و صد وای از جدایی علم از عمل، آن وقتی است که انسان متوجه حقیقت باشد اما نظر دیگران و یا توهّمات‌اش بر او غلبه کند. بدان جهت که انسان از ارزشِ حضور در علم خود غفلت کند و ارزش زیبایی زندگی را  که استقرار  در علم است و عمل مطابق حقیقت، نداند. چگونه می‌توان نور علم و ایمان را به خود نزدیک کرد وقتی مطابق آن‌ها زندگی خود را شکل نداده باشیم؟ در راه علم و ایمان همواره نوری بر جان انسان می‌تابد. حال اگر انسان مطابق آن علم و ایمان عمل نکرد، او را با دانایی‌هایش تنها می‌گذارند. زیرا مشغول محفوظات خود شده.

657 - إنّ العُلَماءَ هُم وَرَثَةُ الأنبياء وَرِثوا العِلم فَمَن أخَذَهُ أخَذَ بِحَظّ وافر.
علماء، وارث پيغمبرانند و دانش را از آن‏ها ميراث برده‏اند پس هركس علم و دانایی حقیقی را دنبال کند و فرا گيرد، سهم فراوانی از ميراث پيغمبران را  فرا گرفته است.
شاید بتوان گفت:کلمات پیامبران مانند چشم‌های زیبا با انسان سخن می‌گویند و در این‌جا زبان نمادین که زبان انبیاء است معناها دارد، از آن جهت که انبیاء با سخنان الهی خود به جایی اشاره می‌کنند که اعماق آن معلوم نیست و برای رجوع به عمقی دیگر همواره باید با آن کلمات مأنوس بود و از این جهت عالمان واقعی با آن زبان مقصد خود را بیان می‌کنند به طوری که در عین پشت صحنه‌ داشتنِ آن کلمات، معنا دهی آن‌ها کامل است و انسان با جان خود آن کلمات را تصدیق می‌کند. و در جان خود نسبت به حقیقتی که بدان اشاره می‌شود؛ احساس محبت پیدا می‌کنند و این است معنای حبّ الهی و یا محبت به خداوند که عاملی می‌گردد در راستای آن محبت. همچون اولی الالباب که تمام نیّت آن‌ها در کارهای‌شان الهی است زیرا حکمت و فهم به باطن‌شان افاضه شده همچون حکمت و علمی که به انبیای الهی افاضه می‌شود و این یعنی «إنّ العُلَماءَ هُم وَرَثَةُ الأنبياء» علمایی که میراث‌دارِ انبیاء می‌باشند.

661 - «إنّ الفِتنَةَ تَجي‏ءُ فَتَنسِفُ العِبادَ نَسفاً و يَنجُو العالِمُ مِنها بِعِلمه.»
فتنه بيايد و بندگان را مغلوب كند و دانشمند به كمك دانش خود از آن رهائى يابد.
زیرا دانشمندان واقعی در هر زمانی متوجه حقیقتی هستند که در آن دوران در میان است و به ایمانی نظر دارند که توانایی مقابله با فتنه‌ها را داشته باشد.
آری! درک احساسِ معنوی از طرف علم حقیقی و اندیشه نسبت به خود و نسبت به اطراف، زندگی ما را در جهانی حاضر می‌کند که می‌توانیم با خود و با دیگران به‌سر بریم و این یعنی نسبت به تاریخ جهان مدرن که همه چیز را در کمیّت و عدد و رقم معنا کرده، تجدید نظرکنیم، با نظر به آینده‌ای که جهان دیگری را مدّ نظر می‌آورد، آینده‌ای که انسان در جستجوی ابعاد متعالی خود می‌باشد و فتنه‌ها را که مانع چنین حضوری است، می‌شناسد زیرا توانسته است با علم خود به حقانیت سیرۀ امامام معصوم آگاه شود. آیا آگاهی حقیقی همان آگاهی به سیرۀ امامان معصوم نیست؟

725 - «إنَّ اللّهَ لَم يَبعَثني مُعَنِّتا ولا مُتَعَنِّتا، ولكِن بَعَثَني مُعَلِّما مُيَسِّرا»
خداوند مرا اشكال گير و اشكال‏تراش نفرستاده بلكه آموزگار و آسان‌گير فرستاده است.
از آن جهت که رسول خدا«صلوات‌الله‌علیه‌وآله» متذکر حقیقت می‌باشند و طوری سخن می‌گویندکه آن سخنان برای مخاطَبان معنایِ اشاره و پشت صحنه داشته باشد، در نتیجه ساحت خردورزی انسان‌ها موجب می‌شود تا هرکس با آن سخنان روبه‌رو شود سعی ‌کند به پشت صحنه‌ آن سخنان نظر کند و از وضع موجودِ خود فراتر می‌رود و با آن سخنان قوام می‌یابد، در نتیجه بحث خوب زیستن در میان می‌آید. به همان معنایی که فرموده‌اند: «كُونُوا دُعَاةً إِلَى أَنْفُسِكُمْ بِغَيْرِ أَلْسِنَتِكُم‏» با عمل خود مردم را دعوت به زندگی خوب که می‌شناسید بکنید زیرا آن انسان‌های دعوت‌کننده به غیر السنه، با شخصیت خود افق درونی ما را همواره به سوی خوب‌ها و ارزش‌ها باز نگه می‌دارند، افقی که هرگز مسدود نیست، مانند نور. این است نیاز این عصر برای آن‌که انسان‌ها با نظر به شخصیت عالِمان خود بیندیشند و با عالمان حقیقی به‌سر ببرند.

771 - إنّ اللَّه تعالى يقول: «انَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِى الْمُؤمِنِ بى‌ انْ خَيْراً فَخَيْراً وَ انْ شَرّاً فَشَرّاً»
خداوند می‌فرماید من در گمان و فهم بندۀ خویش هستم، اگر گمان خوب به من بَرَد خوبى بيند و اگر گمان بد برد بدى بيند.
و این یعنی توجه به نسبتی که ما می‌توانیم با خدا داشته باشیم و با توجه به آن نسبت به خداوند رجوع کنیم و از آن طریق فهم خود را نسبت به خداوند روشن نماییم که مثلاً وقتی می‌گوییم خدا جهان را آفرید منظور چیست و چه گمانی از خدا داریم، به همان معنایی که وقتی می‌گوییم تنها خداوند است که شایستۀ پرستش است، انتظار داشته باشیم که او مطابق گمان‌ ما در جلوۀ معبودِ ما به سراغ ما ‌آید، در نتیجه ما می‌مانیم و او و عبور از سرگردانی‌ها. زیرا با بهترین گمان، به او نظر کرده‌ایم و پیروزی حقیقی در همین نوع تصورات و گمان‌ها است، برعکسِ آنانی که خدا را دست‌بسته می‌پندارند و گمان میکنند آزادند تا در این جهان هرکاری بکنند. اینان گمان بدی نسبت به خداوند دارند و در نتیجه گرفتار انواع بدی‌ها و ناکامی‌ها می‌شوند.

890 - «إنّ لِكُلِّ شيءٍ دِعامَةً، و دِعامَةُ هذا الدِّينِ الفِقهُ وَ فَقِيهٌ وَاحِدٌ فِي اَلْإِسْلاَمِ أَشَدُّ عَلَى اَلشَّيْطَانِ مِنْ أَلْفِ عَابِدٍ».
هر چيزى اساسى دارد و اساس اين دين فقه و عمیق‌نگری است و يك فقیه عمیق‌نگر برای اهداف شیطان که اهداف‌اش گمراهی انسان‌ها است، از هزار عابد سخت‌تر است.
تفقه در دین، انسان را متوجه جایگاه اصلی دین در هستی می‌کند و در نتیجه آن نوع تفقّه، افق تفکر انسان را نسبت به واقعیات هستی باز نگه می‌دارد و چون افق تفکر بسته نشد انسان متکبّرانه گمان نمی‌کند در تفکر به آخر خط رسیده تا زمینۀ تأثیر شیطان گشوده شود. این است نتیجۀ تفقّه در دین و این غیر از «فقه» به معنای مصطلح آن است که در محدودۀ احکام شرعی ورود دارد.
روایت فوق حساسیت اندیشیدن در بنیان‌های دین را که همان «فقه» و «تفقّه در دین» است به خوبی متذکر می‌شود تا متوجه باشیم چه اندازه در مقایسه با عبادات بدون تفقّه نقش‌آفرین است تا انسان از طریق تفقّه در دین، خود را در صراط مستقیم محفوظ بدارد، صراطی که شیطان قسم یاد کرده مانع حضور انسان‌ها در آن باشد. آن‌جایی که گفت: «قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ» پس به عزّت تو سوگند كه همگى را جداً از راه به در مى‌برم.

951 - «إِنَّمَا يُدْرَكُ اَلْخَيْرُ كُلُّهُ بِالْعَقْلِ وَ لاَ دِينَ لِمَنْ لاَ عَقْلَ لَهُ».
همه خوبي‌ها را به عقل مى‏توان دريافت و هركه عقل ندارد دين ندارد.
آری! تعقل و عقل‌ورزیدن آن‌گاه که برای انسان معلوم شود، عقل موجودی است ماورای هویتی که در محدودۀ بدن است و انسان به بودنی بیندیشد که عقل او آن بودن را درک می‌کند و نه چشم و گوش او، متوجۀ عالَمی و جایگاهی می‌شود که ایمان مدّ نظر می‌آورد و در امیدی حاضر می‌گردد که حضوری است بیکرانه و نامحدود، در هویتی دائماً نو شونده و افقی باز. این است آن امید و ایمانی که انسان را حفظ می‌کند، امید و ایمانی که انسان با تعقل نسبت به خود و نسبت به عالم برای خود پیش آورد.
آری! ذات دین و فهم جایگاه آن مربوط به عقل است و از طریق تعقل و تفکر در دین، ما متوجه ساحات متنوع تذکرات و دستورات شریعت الهی می‌شویم و تا هستیم پیشاپیش با ابعادی از دین روبه‌رو خواهیم شد که به سوی ما رُخ می‌نمایاند و به ما نزدیک می‌شود.

1469- «خيارُ أُمَتي عُلماؤُها وخيارُ عُلمائِها حُلَماؤُها»
بهترين امت من عالمان امت و بهترين عالمان امتِ من بردباران می‌باشند.
راستی را! اگر علم، ما را تا مرز «حلم» جلو نبرد، چگونه توانسته‌ایم در علم خود که توجه به نوامیس هستی است حاضر شویم و به ملکۀ «حلم» دست یابیم. در حالی‌که هرکس با علم خود در زیستن درونی خود حاضر می‌شود و لحظه به لحظه با آن علم زندگی می‌کند. این زیستن که حلم است در بستر علم، همچون عطیه‌ای است از عالَم بالا که به چنین انسانی می‌رسد و همچنان جاری و تازه است و به انسان ثبات می‌بخشد یعنی او را به ملکۀ «حلم» می‌رساند.
در راستای رابطۀ نسبتی که بین غنای پروردگار است با عبور از فقر و بین علم پروردگار نسبت به عبور از جهل. از حضرت صادق«علیه‌السلام» در خطاب به حضرت پروردگار داریم: «وَ امْنُنْ بِغِنَاكَ عَلَى فَقْرِي وَ بِحِلْمِكَ عَلَى جَهْلِي». ملاحظه می‌فرمایید که حضرت، حلم را در مقابل جهل قرار داده‌‌اند به این معنا که در جایی می‌توان به «حلم» مفتخر شد که منوّر به «علم» باشیم. علمی که همان عامل درک حقایق هستی است.

1470 - «خيارُ أمّتي علماؤُها و خيار عُلَمائُها رُحَماؤُها ألا و إنّ اللَّه تعالى لَيَغفِرُ لِلعالِمِ أربعينَ ذنباً قَبلَ أن يَغفِرَ لِلجاهِلِ ذنباً واحداً، ألا و إنّ العالِمَ الرّحيمِ يَجي‏ءُ يوم القيامة و إنّ نَوَّرَهُ قَد أضاءَ بِمَشيِ فيه ما بينَ المشرق و المغرب كما يُضي‏ءُ الكواكبُ الدُّرّيّ.»
بهترين امت من علماء می‌باشند و بهترين علماءِ امت من رحيمان‌اند، بدانيد خدا پيش از آن‌كه يك گناه انسان نادان را ببخشد چهل گناه عالم را مى‏بخشد - زیرا عالم دینی خیلی زود متوجه آن گناه و نقش منفی آن می‌شود، برعکسِ انسان جاهل که متوجه نقش منفی گناه نمی‌باشد- و بدانيد كه دانشمند رحيم روز رستاخيز مى‌آيد و در نور خود كه فاصله ميان مشرق و مغرب را چون ستاره‏هاى درخشان روشن كرده، راه رود. - و این یعنی ظهور شخصیت علمی عالمی که متوجۀ حضور بیکرانۀ خداوند در هستی بوده است و با علم خود نسبت خود را با حضور بیکرانۀ خداوند در دنیا شکل داده-. آیا این‌که عالمِ رحیم، سرزمین قیامت را آن‌گونه روشن می‌کند، حکایت از آن ندارد که توانسته است در دنیا با روحیۀ علمی خود انسان‌ها را تا انس با خداوند جلو ببرد؟ زیرا راهِ ‌رفتن به سوی حقیقت را یافته و با حرکت خود در آن سرزمین، نورانیتِ حضور در بستر حقیقت را به نمایش می‌گذارد و از این جهت به یافتن راه تفکر و حضور در آن باید اندیشه کرد.

2021-  «فإنَّ العِلمَ خليلُ المؤمن، و الحِلمُ وَزيره، و العَقلُ دَليلُه، و العَملُ قائِدُهُ، و الرِّفقُ والدِهُ، و البِرُّ أخوهُ، و الصَّبرُ أميرُ جُنودِه.»
همانا علم، دوست مؤمن، و بردبارى وزير او، و عقل رهبر او، و عمل سردار او، و رفق پدر او، و نيكى برادر او، و صبر امير سپاه اوست.
 انسان مؤمن حقیقتاً باید خود را در چنین میدانی حاضر نماید و خود را در چنین میدانی جستجو نماید زیرا جایگاه حقیقی او حضور در چنین میدانی است، میدانی که علم و حلم و عقل و توفیق عمل به علم و رفق و مدارا و نیکی و صبر، همه یک جا در شخصیت او حاضر می‌باشند. آری! انسان مؤمن در بستر «علم»، خود را در میدانی چنین گسترده جستجو می‌نماید.

2095 - «قَلبٌ لَيسَ فيهِ شىءٌ منَ الحكمة كَبَيتٍ خَرِبٍ، فَتَعلَّموا وَعَلِّموا وَتَفَقَّهوا وَلا تَموتوا جُهّالاً فَإِنَّ اللّه لايعذِرُ علَى الجَهلِ»
دلى كه نشانى از حکمت در آن نباشد چون خانه خراب است، پس تعليم گيريد و تعليم دهيد و در دین تفقه و تعمق کنید، و جاهل از دنیا نروید كه خدا از جهل نمي‌گذرد.
آری! این حکمت است که جان انسان را آباد و با طراوت می‌‌کند و در راستای کسب حکمت باید تعلیم گرفت و تعلیم داد و در دین تفقه و تعمق کرد تا از مرز «باورها» به مرز حکمت که موجب ظهور «ایمان» است نزدیک شویم، به‌خصوص که «ایمان» حضوری است ماورای دانستنی‌ها و از جنس نوری است که حیات، از آن جنس است و انسان با تفقه در دین از حقایقی با خبر می‌شود که به خودی خود هرگز به آن دست نمی‌یافت. عجیب این‌‌جا است که در آخر روایت می‌فرماید مواظب باشید جاهل از دنیا نروید زیرا خداوند عذر انسان جاهل را نمی‌پذیرد تا در مورد آنچه باید بداند بگوید نمی‌دانستم، از آن جهت که شأن او آگاهی و تفقه در دین بوده است.

 2098 - «إنَّ قليلَ العَملِ ينفعُ مِن العلمِ باللهِ، وإنَّ كثيرَ العملِ لا يَنفعُ مَعَ الجهلِ باللهِ»
عمل اندك با علم به خدا سودمند افتد و عمل بسيار وقتی با جهل به خداوند همراه باشد، سود ندهد.
و این یعنی آنچه عمل را در جایگاه خود قرار می‌دهد، آگاهی و علم انسان به توحید است نسبت به جایگاه عملی که انجام داده و ارزش آن عمل به توجه به جایگاه توحیدی آن عمل و به نسبتی است که آن عمل با نظر و رجوع به خداوند شکل گرفته است.

2146 - «كَلِمَةُ الحِكمَةِ ضالَّةُ كُلِّ حَكيمٍ‏»
گفتارِ حكمت‌آميز، گمشدۀ هر خردمندي است.
زیرا در نسبتی که انسان با گفتار حکمت‌آمیز برقرار می‌کند، متوجه می‌شود چه بر او می‌گذرد و در هستی چه جایگاهی می‌تواند داشته باشد از آن جهت که سخن حکمت‌آمیز اشاره به جایگاه انسان در هستی دارد و این یعنی کلمۀ حکمت‌آمیز، نظر به انسانیت انسان دارد و انسان را در عالم انسانی نشان می‌دهد و از این جهت همۀ قرآن انسانی است و کلماتی است که متذکر ظرفیت انسان است در عالم.

2259 - « لِكُلِّ شَيءٍ طَريقٌ، و طَريقُ الجَنَّةِ العِلمُ.»
هر چيزى راهى دارد و راه بهشت علم است.
زیرا علمِ حقیقی افقی را در مقابل انسان می‌گشاید که راهی است به سوی بهشت و جان انسان در معرض انواری قرار می‌گیرد که از آن افق متجلی می‌گردد، به سوی بهشت که صورت ایمان است در جان انسان.

2260- «لِكُلِّ شَيءٍ عِمادٌ، وعِمادُ هذَا الدّينِ الفِقهُ».
هر چيزى را ستونى هست و ستون اين دين تفقّه است.
زیرا با تفقّه و تعمق در جهانی که دین در مقابل انسان می‌گشاید، موجب می‌شود تا انسان متوجه ‌شود چه اندازه خداوند او را مخاطب قرار داده تا نسبتی با خداوند پیدا کند و این یعنی احساس حضوری بیکرانه و جاودانه در خود که با اُنس با خدا پیش می‌آید. آری! موضوع اصلی تفقه در دین، توجه به خداوند است که چگونه در مظاهر مختلف و عرصه‌های متفاوت تاریخ به ظهور آمده، عرصه‌هایی که مؤمنین با حضور در ایمان الهی بر هر آنچه مانع تعالی آن‌ها است پیروز شده‌اند.

2392 - ليس بحكيم من لم يعاشر بالمعروف من لا بُدَّ له من معاشرته حتّى يَجعلَ اللَّه له من ذلك مخرجا.
هر كس با آن كه از معاشرت وى ناچار است به نيكى معاشرت نكند تا خدا فرجى براى او پيش آرد، خردمند نيست.
آری! شرط خردمندی مدارا با مردم است و چه بسیار حکیمانی که با حلم و مدارا، خود را و جامعه را از موانع بزرگ عبور داده‌اند. امری که می‌توان آن را در رهبر معظم انقلاب ملاحظه کرد.

2635 - «مَا جُمِعَ شَيْءٌ إِلَى شَيْءٍ أَفْضَلُ مِنْ عِلْمٍ إِلَى حِلْمٍ»
چيزى با چيز ديگری جمع نشود بهتر از جمع علم با حلم.
زیرا انسان با علم متوجۀ نوامیس هستی و حقایق پایداری می‌شود که با میل انسان‌ها تغییر نمی‌کنند و توجه به چنین امری انسان را پایدار می‌گرداند و در نتیجه انسان منوّر به ملکۀ «حلم» می‌شود که حضور در سطحی است فراتر از سطحی که بخواهد خود را در امور جزئی و زودگذر گرفتار و مشغول کند.

2660 - «ما منْ آدميٍّ إلّا في رأسِهِ حكمةٌ بيدِ مَلَكٍ، فإذا تواضعَ قيلَ للمَلَكِ: ارفعْ حكمتَه، وإذا تكبرَ قيلَ للمَلَكِ: ضعْ حكمتَه.»
هر انسانى در سر خويش حكمتى دارد كه به دست فرشته‏اي است، وقتى تواضع كند فرشته را گويند حكمت او را بر انگیزان و چون تكبر كند به‏ فرشته گويند حكمت او را فرو بر.
این است رابطۀ بین تواضع و حکمت و هرچه بیشتر نزدیک‌شدن به حکمتی  که در جان انسان هست و با توضع به ظهور می‌آید.

2794 - «مَنْ يُرِدِ اللهُ بِهِ خَيْرًا يُفَقِّهْهُ فِي الدِّينِ»
هر كه خدا براى او نيكى خواهد، وى را موفق به تفقّه در دین می‌گرداند.
زیرا مگر امری برتر از تفقّه در دین هست تا خدا به او عطا کند از آن جهت که تفقّه در دین انسان را از سطحی‌نگری و تحجّر و ظاهرگرایی که نوعی اکنون‌زدگی و غفلت از آینده است، نجات می‌دهد. حضور در آینده از عهدۀ کسی برمی‌آید که در اکنون خود و در این تاریخ حاضر باشد، امری فوق دانستن‌های معمولی. حضور در آینده با این بصیرت پیش می‌آید که اولاً: متوجه اکنون خود و امکاناتی که در پیش است باشیم و ثانیاً: بدانیم چه می‌توانیم انجام دهیم و چه نمی‌توانیم انجام دهیم. شناختن تنگناها و موانعِ تاریخی به همان اندازه مهم است که شناخت توانایی‌های تاریخی مهم می‌باشد و بصیرت تاریخی با درک موانع شروع می‌شود وگرنه با نظر به توانایی‌هایی که پیش آمده فرداهای بزرگ را از دست می‌دهیم، فرداهایی که حضوری هماهنگ در همۀ ابعاد اجتماعی و سیاسی و معنوی و اقتصادی را مدّ نظر دارد.

2796 -  «مَنِ اِنْقَطَعَ إِلَى اللَّهِ كَفَاهُ اللَّهُ كُلَّ مَئُونَةٍ وَ رَزَقَهُ مِنْ حَيْثُ لا يَحْتَسِبُ وَ مَنِ اِنْقَطَعَ إِلَى اَلدُّنْيَا وَكَلَهُ اَللَّهُ إِلَيْهَا.»
هر كه صرفاً به سوی خدا نظر کند، خداوند همۀ حاجات او را كفايت كند و از جايى كه انتظار ندارد روزيش دهد و هر كه صرفاً نظر به دنیا کند، خداوند او را به دنيا واگذارد.
آری! دنیایی که سراسر کثرت است، هرگز در مقام جامعیت قرار ندارد و در نتیجه انسان را گرفتار انواع سرگردانی‌ها می‌کند، در حالی که مقام توحید، مقام جامعیت است و انسان با رجوع به آن با همۀ حقیقت و هر آنچه نیاز انسان است، یک‌جا روبه‌رو می‌شود.

3125- «فَرُبَّ حَامِلِ فِقْهٍ غَيْرُ فَقِيهٍ وَ رُبَّ حَامِلِ فِقْهٍ إِلَى مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ.»
و چه بسا حامل فقهى كه فقيه نيست و چه بسيار فقيهى كه فقهى را به كسى مى‏رساند كه از او فقيه‏تر است.
آری! چه بسا حامل فقهی که فقیه نیست، زیرا تنها به آموختن آنچه از دین آموختنی بود اکتفا کرد و گفت: «آقای خمینی فقیه‌اند، من هم فقیه هستم» بدون توجه  به حضور در تاریخی که توسط حضرت امام«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» گشوده شد، امری که رهبر معظم انقلاب متوجۀ آن می‌باشند و می‌فرمایند فاصلۀ من با حضرت امام فاصله‌ای است نجومی، و این یعنی فقیهی همچون رهبر معظم انقلاب که توانسته‌اند از فقه خود بهره‌مند شوند و متوجۀ ارادۀ الهی در زمانۀ خود باشند.

3127- «نِعْمَ اَلْعَطِيَّةُ كَلِمَةُ حقّ تَسْمَعُهَا ثمّ تحملها إلى أخ لك مُسلم‏»
چه نيكو عطائی است سخن حقى كه بشنوى و به برادر مسلمان خويش برسانى.
چون چنین کسی در آن سخنِ حق متذکر امری است که عظمت آن او را مبهوت کرده و آن امر او را به سخن واداشته و نمی‌تواند آن را روایت نکند و آن را به تنهایی تحمل نماید و لذا با خبردادن از آن سخنِ حقّ عملاً خود را به سوی دیگران وسعت می‌دهد تا به بودنی عمیق‌تر دست یابد به همان معنایی که خداوند به رسول خود«صلوات‌الله‌علیه‌وآله» فرمود: «يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ»(مائده/67) مگر جز این است که قرآن سخن حقی است که پیامبر خدا«صلوات‌الله‌علیه‌وآله» آن را روایت می‌کنند و در این راستا به حیات ایمانی خود ادامه می‌دهند؟ و این یعنی ادامۀ دینداری و حضور هرچه بیشتر در انسانیت انسان‌ها، به جای تحمیل امری بر آن‌ها. آری! وقتی خداوند در قرآن می‌فرماید: خود پیامبر هم ایمان آورده، یعنی قرآن به عنوان سخن حق، روایت ایمان است که می‌توان با دیگران نیز در میان گذارد.

2924 - «مَنْ طَلَبَ اَلْعِلْمَ لِيُجَارِيَ بِهِ اَلْعُلَمَاءَ أَوْ لِيُمَارِيَ بِهِ اَلسُّفَهَاءَ أَوْ يَصْرِفَ بِهِ وُجُوهَ اَلنَّاسِ إِلَيْهِ أَدْخَلَهُ اَللَّهُ اَلنَّارَ»
هر كه علم جويد كه به وسيلۀ آن با دیگر علماء همچشمى كند يا با سفيهان مجادله نماید يا توجه عامه را به سوى خود جلب كند، خدايش به جهنم برد.
و این همان علمی است که منجر به نوعی تحجّر و غفلت از حضور در تاریخ می‌شود از آن جهت که آن فرد برداشتی را که از دین کرده مطلق انگاشته و هر فهمی غیر فهم خود را نفی می‌کند.

2964 - «مَن اِزْدَادَ عِلْماً وَ لَمْ يَزْدَدْ هُدًى لَمْ يَزْدَدْ مِنَ اَللَّهِ إِلاَّ بُعْداً»
هر كه علمش فزون شود و هدایت برایش فزون نشود، دوري‌اش از خدا بيشتر شود.
زیرا نتوانسته از طریق آن علم در جهانی حاضر شود که جهان حضور حقایق و معنویات است، به عنوان جهانی که حّبّ دنیا در مقابل آن جهان چیزی جز حجابی ظلمانی نیست، حجابی که او را در اسارت خود قرار می‌دهد، از آن جهت که دنیا یعنی کثرت و اسیرشدن در افکار گذشته و آینده و محرومیت از «حال»، در صورتی که انسان با حاضرشدن در «حال» به تماشای افقی نایل می‌شود که «ایمان» در مقابل او می‌گشاید.
با توجه به این امر از جناب مولوی داریم:
صوفی ابن الوقت باشد ای رفیق           نیست فردا گفتن از شرط طریق
هین مگو فردا که فرداها گذشت           تا به کلی نگذرد ایام کشت